

کرونا و درس آموخته‌های سیاستی برای آموزش عالی



دبیر علمی

رضا منبعی، معاون پژوهشی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی

برنامه ریز و تدوینگر

حامد کمالی، همکار علمی معاونت پژوهشی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی

درباره گزارش

مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی ایران بعنوان یک نهاد سیاست‌پژوه ماموریت‌های متنوعی بر عهده دارد. این ماموریت‌ها در فعالیت‌ها و اقدامات فکری و عملی متعددی بازتاب می‌یابد. یکی وجه از این بازتابی‌ها تحلیل مسائل آموزش عالی کشور به صورت گفتگوهای علمی با حضور جامعه دانشگاهی کشور در واحد معاونت پژوهشی مؤسسه می‌باشد. با توجه به شرایط فعلی و شیوع بحران کرونا و تأثیرات آن بر مبانی، فرایندها و عملکرد آموزش عالی کشور، این گفتگوها در بستر الکترونیکی به بررسی بحران کرونا و مناقشات نظری آموزش عالی اختصاص یافته است. در چنین طریقی، تلاش می‌شود ضمن تسهیل شکل‌گیری گفت‌وگوهای علمی در موضوعات مختلف آموزش عالی، زمینه بازاندیشی نظام آموزش عالی کشور در دوران کرونا و پساکرونا فراهم شود. بدین منظور، اشتراک‌گذاری برآیند این گفتگوها به صورت درس آموخته‌های سیاستی بعنوان یاری‌گر سیاست‌ورزی در نظام آموزش عالی کشور مورد توجه قرار گرفته است.

نعمت‌الله فاضلی، استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



بازاندیشی علم و فناوری در موقعیت کرونایی

این تصور که در مواجهه با موقعیت‌های بحرانی تنها نگاه فنی وجود داشته باشد و توجه نشود که به همان اندازه که در چنین شرایطی به پزشک نیاز است، به اقتصاد دان، مورخ، سیاست دان و... نیاز است، فهمی ناکامل و نادرست است. به عبارتی، در موقعیت بحران‌های پاندمیک همچون کرونا، لزوم توجه به یکپارچگی دانش و حضور بازی‌گران مختلف برای مواجهه با بحران ضروری است، ضرورتی که در جامعه ما به خصوص در حوزه علم و فناوری مغفول مانده است. لذا در این موقعیت کرونایی باید به این پرسش توجه کنیم که ریشه این وضعیت در جامعه معاصر ایران کجاست؟ به واقع، در بحث علم و فناوری پرسشی که در برابر ما قرار می‌گیرد این است که در این موقعیت کرونایی علم و فناوری را چگونه می‌توانیم از منظر فرهنگی تحلیل کنیم؟ بدین منظور می‌بایست بررسی شود که منظور از تحلیل فرهنگی چیست؟ موقعیت کرونایی چه موقعیتی است؟ و با این چارچوب فرهنگی، چه بازاندیشی در زمینه علم و فناوری در ایران امروز معاصر در موقعیت کرونایی می‌توانیم داشته باشیم. این سوالات محورهای گفتگوی نعمت‌الله فاضلی استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با جمعی از دانشگاهیان کشور است. این گفتگو هفدهم تیرماه ۹۹ از مجموعه نشست‌های الکترونیکی بحران کرونا و مناقشات نظری آموزش عالی توسط معاونت پژوهشی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی برگزار شده است. در این باره گزاره‌ها و مباحث مهم این گفتگو برای یاری‌گری سیاست‌ورزی در آموزش عالی کشور و استفاده عموم ذی‌نفعان آموزش عالی کشور شناسایی و به اشتراک گذاشته می‌شود.

تحلیل فرهنگی علم و فناوری در موقعیت کرونایی

کرونا بعنوان یک موقعیت رخدادی پذیر

فهم موقعیت کرونایی

تحلیل فرهنگی علم و فناوری

تحلیل فرهنگی، چشم اندازی است که ما از طریق آن پدیده‌ها را بر اساس آن تلقی، برداشت یا معنایی که جامعه معین در موقعیت تاریخی معین شکل داده اند، بررسی می‌کنیم. در واقع، تفسیر ما از تفسیرهای شکل گرفته و همچنین از تجربه‌های زیسته در موقعیت جغرافیایی و تاریخی معین مد نظر است. به نوعی یک تحلیل فرهنگی تلاش می‌کند آن تفسیر تفسیرها، آن معنای شکل گرفته را در جامعه مورد نظر در کلیت آن جامعه فهم کند و توضیح دهد. اینجا البته بحث در مورد علم و فناوری است و طبیعتاً تحلیل فرهنگی یعنی اینکه می‌خواهیم ببینیم فهم کلیت‌ها و سازمان یافتگی حول آن معنا، تفسیر و برداشتی که جامعه از علم و فناوری شکل داده است چگونه است؟ و از این زوایا به تحلیل علم و فناوری در موقعیت کرونایی پرداخته شود.

این موقعیت به طور طبیعی با برداشت‌های گوناگونی فهم می‌شود. ساده‌ترین برداشت این است که ویروسی آمده و بیماری رایج شده و جامعه درگیر بیماری است. این برداشت درست است ولی ناکامل است. درست است چون ویروس باعث بیمار شدن افراد در جامعه شده است، اما ناکامل است چون این ویروس کلیت را به هم زده است و موقعیتی را شکل داده است که این موقعیت فراتر از مسأله بیماری یا فراتر از یک امر تکنیکی یا فنی است. اتفاقی افتاده است که کلیت را دگرگون کرده است، ساختارها را متاثر ساخته است. در حقیقت، بحران کرونا قواعد بازی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... را دگرگون کرده است. به همین دلیل، موقعیت کرونایی موقعیتی است که فراتر از امر بهداشتی، امر پزشکی و امر درمانی است. اقتصاد، سیاست، و جامعه در نتیجه وقوع این رخداد از قاعده خودش خارج شده است. در چنین شرایطی اگر بخواهیم علم و فناوری را در موقعیت کرونایی تحلیل کنیم معنای آن این است که ما برای فهم بازاندیشانه علم و فناوری در موقعیت بحرانی کرونایی باید تمام ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را در کنار هم در نظر بگیریم. به تعبیری که ویلیامز به کار می‌برد، تحلیل فرهنگی تحلیل هم‌بندی است؛ یعنی موقعیتی باشد که بتوان تمام اقتصاد، جامعه، سیاست و... را در پیوند با هم به صورت نوعی کلیت یا امر کلی دید و تحلیل کرد.



بازاندیشی علم و فناوری در موقعیت کرونایی: وفاداری به رخداد

انعطاف نشان دادن نسبت به واقعیت‌ها و تجدید نظر کردن نسبت به عادت‌ها

بازاندیشی به چه معناست؟

مفهوم بازاندیشی به تعبیرگیدنز به معنای منعطف بودن و نوعی ظرفیت داشتن بازخورد نسبت به شرایط است. گیدنز می‌گوید در موقعیت مدرنیته‌ی متأخر، انسان‌ها دائماً در نتیجه اطلاعات جدیدی که پیدا می‌کنند یا در نتیجه تجربه‌های جدید و همچنین در نتیجه حوادث جدید ناگزیر می‌شوند که بسیاری از عادت‌ها، هویت‌ها، ساختارها و واقعیت‌ها را کنار بگذارند، دستکاری کنند و تغییر دهند. در واقع گیدنز وقتی از بازاندیشی صحبت می‌کند، بخشی از آن به این معناست که وقتی مخاطرات به وجود می‌آید ما در سیاست‌های علم و فناوری، سیاست‌های اقتصادی، سیاست‌های اجتماعی باید بازاندیشانه برخورد کنیم. یعنی نسبت به اصول، مفروضات پایه، و آن قواعدی که تا به حال داشته‌ایم، تجدید نظر کنیم. پرسشگرانه و با تردید به آن‌ها نگاه کنیم، این معنای بازاندیشی است؛ یعنی هم انعطاف نشان دادن نسبت به واقعیت‌ها و هم تجدید نظر کردن نسبت به عادت‌ها. این قاعده برای سیستم‌ها نیز صادق است. سیستم‌های سیاست‌گذاری، سیستم‌های معرفتی و... نیز مشمول همین قاعده می‌باشند.

طبیعتاً اگر ما بخواهیم تحلیل فرهنگی انجام دهیم باید نگاه تاریخی داشته باشیم. لازم است از خودمان پرسیم که علم و فناوری در جامعه معاصر ما چگونه شکل گرفته است؟ و چه سرشتی پیدا کرد تا به امروز رسید؟ و بعد باید پرسیم که در این موقعیت کرونایی که به وجود آمده است، آن بازاندیشی که ما باید از این موقعیت انجام بدهیم چیست؟ باید اضافه کنیم که موقعیت کرونایی به تعبیر آلن بدیو موقعیت رخدادی‌پذیری جامعه هم است. موقعیت‌های رخدادی‌پذیر موقعیت‌های هستند که در نتیجه وقوع حادثه‌ای، حقیقتی که وجود داشت اما پنهان بود آشکار می‌شود. مثلاً فرض کنید در اکتشافات علمی موقعی که نیوتون نیروی جاذبه را کشف کرد، این نیروی جاذبه در هستی وجود داشت اما این اکتشاف باعث شد که این حقیقت آشکار شود، بنابراین رخداد علمی به وجود آمد. در زمینه سیاست، انقلاب‌ها نیز چنین کارکردی دارند. انقلاب باعث می‌شود گروه‌ها یا واقعیت‌های پنهان، آشکار شود. به همین ترتیب، جنگ‌ها، بلاهای طبیعی، بیماری‌های اپیدمی و پاندمی مانند کرونا نیز از چنین کارکردی برخوردار هستند. بنابراین، موقعیت کرونایی موقعیت آشکار کننده چیزهای برای جامعه نیز است. البته برای همه جوامع هم است ولی برای جامعه ما بیشتر است، به دلیل اینکه موقعیت کرونایی در جامعه ما با تنش‌های بین‌المللی جمهوری اسلامی با غرب و منطقه و تحریم‌های بین‌المللی تلاقی کرده است. در نتیجه، بحران پاندمی کرونا و بحران تحریم‌ها فشارهای شکننده و خردکننده‌ای بر ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اقتصادی و از جمله سیستم معرفتی یعنی علم و فناوری ما آورده است. در چنین شرایطی، بازاندیشی در موقعیت کرونایی یعنی وفاداری به رخداد. موقعیت کرونایی برای جامعه ما موقعیتی است که آن بوده که نمود نداشتند علنی می‌شوند، آشکار می‌شوند، زبان باز می‌کنند. بازاندیشی یعنی وفاداری به موقعیت. وفاداری نه به معنای مثبت کلمه در معنای اخلاقی، ارزشی یا حمایت کردن از بحران. وفاداری یعنی اینکه مسئولیت سخن گفتن درباره موقعیت را پذیرفتن. اینکه بازاندیشی کنیم، یعنی تجدید نظر کنیم. یعنی به آگاهی جدید برسیم. یعنی به آگاهی که درون موقعیت است وفادار بشویم و به آن گشودگی که هستی برای ما ایجاد کرده است، تن بدهیم.



بازنمایی موقعیت کرونایی در نظام علم و فناوری؛ طرح پرسش‌های کلیدی

جناب استاد دکتر یمنی دوزی سرخابی در کتاب آموزش عالی، علم و بحران کرونا در ایران که پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت عتف منتشر کرده است، نکته مهمی را توضیح می‌دهد. ایشان گفته است، موقعیت کرونا ما را وادار به تأمل پذیری یا همان بازاندیشی کرده است. وی توضیح می‌دهد که چه بودهای در دانشگاه است که نمود نداشت یا به حد کافی نمود نداشت. مثلاً وی توضیح می‌دهد که به دلیل مدیریت از بالا به پایین موجود در دانشگاه‌های کشور، لایه‌های پنهان عملکردی دانشگاه‌ها پنهان مانده‌اند. یعنی خیلی مسائل نظام آموزش عالی و به همین ترتیب نظام علم و فناوری ما پنهان ماندند و موقعیت کرونا باعث شده است که این به اصطلاح امور پنهان مانده آشکار شوند. به طول مثال ایشان چند مثال می‌زند یا پرسش‌های مطرح می‌کند: این پرسش‌ها می‌تواند ما را تا حدودی با این لایه‌های پنهان آشنا کند: معلمی که در کلاس حضور دارد در برابر وضعیت فردی و اجتماعی دانشجویان در حال و آینده تا چه حد احساس مسئولیت می‌کند؟ معلمی که آموزش می‌دهد آیا از خود می‌پرسد که آنچه را که آموزش می‌دهد خود به درستی فهمیده است؟ معلم در ساخت محتوای درسی تا چه حد از یافته‌های پژوهشی خود بهره می‌برد؟ معلم آموزش می‌دهد ولی آیا دانشجویان حاضر در کلاس آنچه را که او آموزش داده است یاد می‌گیرند؟ اگر یاد می‌گیرند آیا در خصوص آنها فهم پیدا می‌کنند؟ آیا معلم دانشگاه صرفاً آموزشگر است یا هدایت‌گر؟ الگوها و نمادهای تاثیرگذار در بهبود یا افت کیفیت آموزش دانشگاه‌ها کدامند؟ جریان آموزشی در کلاس‌ها تا چه حد تعاملی و مشارکتی است؟ یک عضو هیأت علمی چه تعداد پایان‌نامه را در دانشگاه محل خدمت خود و دیگر دانشگاه‌ها با تنوع بسیار زیادی که دارند راهنمایی می‌کند؟ آیا روسای دانشگاه‌ها از مشروعیت و مرجعیت لازم نزد جامعه علمی و کارشناسی دانشگاه خود برخوردارند؟ اگر پاسخ منفی باشد در این صورت تاثیر و پیامدهای منفی چنین وضعیتی در انگیزه‌های جامعه دانشگاهی و کیفیت عملکرد آنها چیست؟ و بعد توضیح می‌دهد که آیا ما آمادگی پارادایمی داریم که این تأمل‌پذیری را انجام بدهیم؟ یعنی این لایه‌های پنهان عملکردی که در نتیجه یک سیستم مدیریتی از بالا به پایین ایجاد شده و پنهان باقی مانده است را آشکار کنیم یا خیر؟ نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است، بازاندیشی یا تأمل‌پذیری می‌خواهد به ما بگوید که آن لایه‌های پنهان را اکنون باید آشکار کنیم و در موقعیت کرونا می‌توان این تأمل‌پذیری را داشت.



بحران کرونا و یادآوری مسأله علم و فناوری در جامعه معاصر ایران: گسست میان میراث فرهنگی و علم و فناوری

من علم و فناوری را به مثابه آن فرم آگاهی تکنولوژیک می‌دانم که ما در ایران معاصر به عنوان عامل ترقی به کار بردیم. اندیشه ترقی یکی از ارکان علم و فناوری بود، چیزی که روشنگران ایرانی به آن نام تجدد گذاشتند. من می‌خواهم از همین زاویه توضیح بدهم که ما الان که در موقعیت کرونایی هستیم چه درس‌های را می‌شود گرفت؟ چه تأمل‌پذیری‌های را می‌شود کرد؟ چه پرسش‌های را می‌توان در برابر علم و فناوری در جامعه ما قرار داد که ما آنها را جدی نگرفته ایم؟ واقعیت یا بودی هستند که در ذهنیت جمعی، در حوزه عمومی، در آن مخیله اجتماعی ما به نحو موثر جدی گرفته نشدند؟ یک کتاب بسیار مهم وجود دارد از استاد فقید دکتر محمد امین قانعی راد که به اعتقاد من یکی از شاهکارهای نوشته شده در حوزه علم و فناوری در ایران است. استاد فقید، جامعه‌شناس علم و فناوری نیز بودند. عنوان کتاب ایشان تحلیل فرهنگی صنعت است. وی در این کتاب مسأله بنیادینی را مطرح می‌کند، آن هم این است که توضیح می‌دهند که ایران در تولید صنعتی و فناورانه با جایگاه مطلوب و شایسته فاصله دارد، این گزاره اصلی این کتاب است. درست است که ما از دارالفنون شروع کردیم به اینکه علم و فناوری جدید را وارد کشور کنیم، اما الان که ۱۵۰ سال گذشته است، ما صنعت یا فرهنگ فناورانه مولد نداریم. فرهنگ فناورانه مولد به معنای اینکه ما بتوانیم در کنار جوامع مولد صنعتی یا توسعه یافته و امروزی با شاخص‌های مشخص، خودمان را قرار بدهیم و بعنوان جامعه توسعه یافته علم و فناوری بنامیم. گزاره دوم استاد قانعی راد این است که ما چرا ناکام مانده ایم؟ کل این کتاب شرح ناکامی ما در این زمینه است. پاسخی که استاد می‌دهد این است: مسأله این است که ما فهم مان از علم و فناوری، فهمی مادی، تکنیکی و اقتصادی بود. به این معنا که فهم ما از علم و فناوری فهم فرهنگی نبود و بعد صورت بندی می‌کند که فهم فرهنگی به چه معناست؟ می‌گوید ما تحلیل فرهنگی از علم و فناوری نداشتیم. چند رکن را برای صورت بندی این مسأله روایت می‌کند. یکی این است که جامعه ما در مواجهه با علم و فناوری اساساً میراث فرهنگی را مورد توجه قرار نداد. تجربه تاریخی ما اینگونه شکل گرفت که میراث فرهنگی یعنی مجموعه آن تجارب، ارزش‌ها، مذهب، سنت‌ها، دانش‌ها، و آن چیزی که سازنده وجود تاریخی ما است، در مقوله علم و فناوری جای گرفته نشد. نکته دوم اینکه در فرایند تحولاتی که در سال ۱۳۵۴ طی کردیم، این شکاف میان میراث فرهنگی و فرهنگ فناورانه در جامعه ما پیامدهای وسیعی داشت. از جمله اینکه صنعت بعنوان یک امر مصرفی باقی ماند و ما نتوانستیم مولد شویم. چرا؟ دلیلش این است که فرهنگ فناورانه خلاق و مولد از درون ارتباط گفتگویی انتقادی ارگانیک خلاقانه با بستر و زمینه تاریخی خودش امکان مولد شدن دارد. یعنی اگر فناوری و علم نتواند با زمینه خودش یک پیوند درونی برقرار کند آن چیزی که باقی می‌ماند از علم و فناوری فقط محصولات است. محصولاتی که ما خریداری می‌کنیم، از جای دیگری انتقال می‌دهیم، وارد می‌کنیم، مونتاژ می‌کنیم ولی هیچگاه نتوانستیم با آن ارتباط فکری، وجودی، نقادانه و خلاقانه برقرار کنیم و آن را از آن خودمان کنیم.

پیامد گسست میان میراث فرهنگی و علم و فناوری در جامعه معاصر ایران: تلقی علم و فناوری به مثابه یک کالای مصرفی

قانعی راد توضیح می‌دهد که داستان علم و فناوری در ایران از نظر فرهنگی این است که ما این نگاه فرهنگی و تاریخی را پیدا نکردیم. ما به این درک نرسیدیم که فناوری ماهیتاً امری فرهنگی است. یعنی نوآوری، کالا، یادگیری، یاددهی، و هر نوع فعالیت فناورانه به انسان، تاریخ، ارزش‌ها، و علائق انسان‌ها ربط دارد. درست است که شکل بیرونی آن شی است اما انسان وقتی می‌تواند با این شی کار کند و آن را از آن خود کند، ارتباط خلاقانه با آن برقرار کند که آن علم و فناوری در امتداد آن میراث قرار گیرد، در امتداد آن ناخودآگاه جمعی قرار گیرد. اگر قرار نگیرد اتفاقی که می‌افتد این است که اولاً به جای تولید صنعتی، مصرف صنعتی خواهیم داشت. دوماً صنعت مصرفی باعث القاء حس حقارت می‌شود. به طور مثال آدم‌ها اتومبیل را سوار می‌شوند، موبایل را استفاده می‌کنند و... اما همیشه این احساس عاریتی بودن تکنولوژی را به طور خودآگاه و ناخودآگاه با خودشان دارند که اینها مال ما نیست. نکته دیگری که جناب قانعی راد روایت کردند و من هم با آن هم عقیده هستم این است که علم و فناوری مصرفی، انسجام نسبی فرهنگی جامعه را به هم می‌زند. به این معنا که جامعه وقتی که علم و فناوری را از درون پیوند ارگانیک خودش با میراث فرهنگی بیرون می‌آورد، گروه‌های گوناگون در جامعه به توجه به اختلافاتی که در جهت گیری‌های ارزشی، فرهنگی، دینی و... دارند طبیعتاً نمی‌توانند در مواجهه با محصولات علم و فناوری همسو و همدلی داشته باشند. اینجاست که ورود هر تکنولوژی، ورود هر یافته علمی، علی‌رغم توجیهات عقلانی باعث بر هم خوردن روابط اجتماعی، فرهنگی در جامعه می‌شود. درون خانواده‌ها، نسل جوان با نسل پدربزرگ و مادربزرگ‌ها تنش پیدا می‌کند. بر سر چی؟ بر سر اینکه تکنولوژی‌های جدید آمده است و جهت گیری‌های ارزشی و فرهنگی و... خانواده‌ها را به هم ریخته است. درون گروه‌های سیاسی تنش به وجود می‌آید. بر سر چی؟ بر سر اینکه گروهی شدند نوگرا و گروهی شدند سنت‌گرا. و به همین ترتیب در حوزه‌های مختلف چنین اتفاقی رخ می‌دهد.

صنعت مصرفی و علم مصرفی توانایی همراه کردن جامعه با تحولات جهانی را ندارد

وقتی که میراث فرهنگی با علم و فناوری پیوند ارگانیک برقرار نمی‌کند، خشونت در جامعه گسترش پیدا می‌کند. چون گروه‌ها با جهت گیری های ارزشی متفاوت نمی‌توانند همگرایی نسبی برقرار کنند و لذا یک اجماع نسبی بر سر کلیات به وجود نمی‌آید. در نتیجه بحرانی های وسیعی را به وجود می‌آورد، انسجام فرهنگی به هم می‌خورد. اما فقط این نیست، صنعت مصرفی و علم مصرفی توانایی همراه کردن جامعه با تحولات جهانی را نیز ندارد. حسب تجربه زیسته و مطالعات علمی؛ جامعه ما از حیث مصرف علم و فناوری کم‌تر از بریتانیا نیست، اما اتفاقی که افتاده این است که ما آیا توانسته ایم یک نظم دموکراتیک به وجود بیاوریم؟ آیا توانسته ایم یک فضای گفتگویی انتقادی به وجود بیاوریم؟ آیا توانسته ایم با علم و فناوری، تخیل اجتماعی را طوری جهت دهیم که سامان سیاسی شکل گیرد؟ آیا این علم و فناوری توانسته برای ما دانشگاهی را به وجود بیاورد که به تقویت آزادی فکر و اندیشه و نقد در کلاس درس کمک کند؟ آیا علم و فناوری که قرار بود ستون فقرات ساختن جامعه باشد، توانست ما این آرمان آزادی حداقلی را ایجاد کند؟ یک دموکراسی پایدار به وجود بیاورد؟ دموکراسی مشارکتی واقعی؟ نتوانست این کارها را بکند، البته همه چیز به علم و فناوری ربط ندارد ولی دنیای جدید روح و جانش علم و فناوری است. علم و فناوری فقط شیمی، پزشکی و... نیست بلکه علوم اجتماعی، انسانی و... نیز است. همه آن چیزی که در نهاد آموزش عالی تولید، ترویج و انتشار داده می‌شود. اما ما نتوانستیم از آن بهره ببریم، چرا؟ چون علم و فناوری ما مصرفی بود لذا نمی‌توانست بر روح و جان ما بنشیند. بنابراین علم و فناوری مصرفی نمی‌تواند جامعه را در کلیت خود متحول کند و بسازد. به این دلیل که این علم و فناوری به صورت یک امر نشسته بر جان و روح جامعه عمل نمی‌کند و به مانند یک شی تزئینی است.



لزوم فهم علم و فناوری در بستر گفتمان فرهنگی

قانعی راد بیان می‌کند که مشکل از کجا بود که این علم و فناوری مصرفی شد. یک مشکل این بود که ما از اساس علم و فناوری را در بستر فرهنگی فهم نکردیم، وی صورت عینی فرهنگی ندیدن را توضیح می‌دهد. صورت عینی آن این است که ما اگر می‌خواستیم علم و فناوری را مولد بینیم باید علوم انسانی اجتماعی و علوم طبیعی و مهندسی را در یک گفتگوی نزدیک با هم قرار می‌دادیم. اینها را به صورت دو جزیره دور از هم فهم نمی‌کردیم. ما از ابتدا در آموزش های پزشکی، آموزش های مهندسی، آموزش های علوم طبیعی، هیچ جای پای جدی که آن بینش انسانی، اجتماعی، و تاریخی را قرار بدهیم در نظر نگرفته ایم. هر چقدر که جلوتر آمدیم به دارالفنون تا به امروز این جزیره ها با هم بیگانه تر شدند. بنابراین علم و فناوری مصرفی در نتیجه شکاف در دانش و گسست نظام های معرفتی گسترش پیدا کرد و مصرفی باقی ماند و ما نتوانستیم در ساختار جامعه خودمان این شکاف را برطرف کنیم، بلکه روز به روز گسترش پیدا کرد. از یک طرف شکاف بین میراث یعنی میراث فرهنگی با علم و فناوری و از طرف دیگر شکاف در درون علم و فناوری یعنی وجوه انسانی از وجوه مادی. پیامد این وضعیت این شد که علم و فناوری در جامعه ما مولد معنا نیست. این به چه معناست؟ یعنی با وجود فناورانه شدن، توسعه کارخانجات، صنعتی شدن کشاورزی، صنعتی شدن شهرها و... ما نمی‌توانیم آن حس زیستن در جامعه صنعتی را پیدا و تجربه کنیم، این به معنای عدم برخورداری ما از صنعت نیست. این به معنای این نیست که ما هیچ خلاقیتی هم نداشته ایم یا پیامدهای مثبت آموزش عالی بر جامعه نداشته ایم، اما نکته مهم این است که چنین وضعیتی وقتی با بحرانی مثل کرونا مواجه می‌شود، ما شاهد ظهور و بروز تنش ها می‌شویم. تنش ها چه چیزهای است؟ اینجا گروه های سنتی، گروه های مختلف در واقع می‌خواهند می‌خواهند بیابند در صحنه، لذا یک نزاع گفتمانی در جامعه شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی لازم است صداهای مختلف و مخالف در موضوعات متنوع شنیده و به رسمیت شناخته شود. در این صورت است که امکان گفتگو و مذاکره و گفتمان به وجود خواهد آمد.

گشایش های موقعیت کرونایی در مواجهه با مسأله گسست میراث فرهنگی و علم و فناوری؛ از یکپارچگی

دانش تا آگاهی انتقادی

موقعیت کرونا موقعیتی است که ما در آن تأمل ورزی می‌کنیم تا متوجه شویم که واقعا کجای کار در داستان علم و فناوری که ۱۵۰ سال بیشترین سرمایه گذاری را به خود اختصاص داده است، مشکل دارد. اکنون ما داریم متوجه می‌شویم که با علم و فناوری عاریتی نمی‌توان جلو رفت. این علم و فناوری در واقع نمی‌تواند پاسخگوی ساخته شدن جامعه باشد. البته علم و فناوری هیچ وقت برای هیچ کشوری صددرصد بومی یا محلی نیست. علم و فناوری همیشه یک ساحت بشری و جهان شمول دارد، لذا در اینجا منظور پرداختن به علم و فناوری ایرانی یا بومی نیست. منظور این است که تحلیل فرهنگی ملزم می‌کند که این معنا را در نظر بگیریم که ما به علم و فناوری تعلق داریم و آن نیز به ما تعلق دارد، اگر چه برابری تحولات جهانی است. در واقع من در یک چارچوب فرهنگی تحلیل می‌کنم که مواجهه ما در کلیت تاریخ معاصرمان به گونه ای است که آن معنای که از علم و فناوری بر ساخت کردیم، عاریتی شد. یعنی آنقدر عاریتی شد که سازنده کالا می‌داند که اگر یک برجسب خارجی روی کالا بزند یعنی ایرانی نباشد می‌تواند موفق تر باشد و این کار را می‌کند. در حوزه دانشگاه الان ناشرها خوب می‌دانند ما هم می‌دانیم، کتاب اگر ترجمه باشد حتی ترجمه بد، فروش بهتری دارد تا کتاب تالیف باشد، یعنی دانشی که ایرانی تالیف کرده است. خب این چه وضعیتی است؟ این چه تصور ذهنی است که ما از علم و فناوری به دست آورده ایم که کتاب ما و کالای ما و حتی دانشگاه ما ارزشمند نیست و وقتی صحبت می‌کنید با خیلی از دانشجویانی که به دانشگاه های خارجی رفته اند می‌گویند فقط می‌خواستیم برویم دانشگاه خارجی درس بخوانیم. این ذهنیت منفی از علم و فناوری در ایران برآیند کلی آن اتفاقی است که در ذهنیت جمعی جامعه رخ داده است. راه حل این است که آن یکپارچگی دانش شکل گیرد. صداهای که در ناخودآگاه جمعی جامعه و علوم مختلف است شنیده شود و بعد وارد گفتگو شود. اگر وارد گفتگو بشویم، ممکن است چیزهایی بیاموزیم و چیزهایی آموزش بدهیم. ممکن است به دستاوردهای تازه ای برسیم، ممکن است به یک فضای نمادینی دست یابیم که آنچه به دست می‌آوریم را از آن خودمان بدانیم. لازم است آن انسجام فرهنگی شکل گیرد. آگاهی انتقادی به وجود بیاید که دانشگاهیان ما، تصمیم گیرندگان ما، دانش آموخته های ما به این فکر کنند و بیاندیشند که باید یک پیوند ارگانیک یکپارچه بین ناخودآگاه جمعی ذهنی تاریخی، فرهنگی و اجتماعی خودشان برقرار کنند. باید با دانش های غیر از دانش خودشان ارتباط برقرار کنند، باید نگاه بین رشته ای و فرا رشته ای شکل گیرد. در این موقعیت کرونایی یکی از اتفاق های خوبی که افتاد اینکه عملکرد اجتماعی علم بیشتر از همیشه در حوزه عمومی آمد. در عین حالی که نگاه انتقادی پیدا کردیم به اینکه مثلا چرا علم هنوز توانسته واکنس کرونا را پیدا بکند اما در عین حال نگاه اجتماعی هم پیدا کردیم به اینکه علم باید بتواند ما را نجات بدهد. فناوری باید بتواند ما را نجات بدهد. نوعی امید به علم و فناوری ایجاد شد. در این موقعیت کرونایی این از هم گسیختگی های دانش هم آشکار شد. بنیید ما متوجه شدیم که برای مواجهه با کرونا پزشکان به تنهایی نمی‌توانند کاری از پیش ببرند، چون مساله کرونا اجتماعی است؛ باید فاصله فیزیکی را رعایت کرد، باید افراد ماسک بزنند، باید افراد بهداشت عمومی را آموزش ببینند، باید افراد درکی از موقعیت پیدا کنند و اینها هیچ کدام به علم پزشکی ربطی ندارد و باید در علوم اجتماعی و انسانی توضیح داده شود. در مجموع در جامعه اتفاقی که افتاده است این است که بر اساس تحلیل فرهنگی ما یک تصویر کارآمدی از علم و فناوری نداریم. لذا در مواجهه با موقعیت های بحرانی به شدت احساس شکنندگی بیشتری می‌کنیم. سیستم های تخصصی ما دچار تنش های جدی می‌شوند و سیستم های اقتصادی ما آسیب پذیر می‌شوند. علی رغم همه این مسائل ما از ظرفیت های زیاد تاریخی هم استفاده کرده ایم، ایجاد کرده ایم، در علوم انسانی، در علوم اجتماعی، در علوم پزشکی، در علوم مهندسی، و تمام شاخه ها. و اینجور نبوده است که هیچ اتفاقی رخ نداده باشد یا اینکه دست ما خالی باشد، اما این بحران موقعیتی است که ما بر آن سویه های خالی تر تکیه کنیم تا در فضاهای گفتمانی نقادانه راهی به سوی آینده ای بهتر پیدا کنیم.

ایده‌های مشارکت کنندگان در گفتگو

غلامرضا ذاکر صالحی: عضو هیأت علمی موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی

ارتباط شبکه‌ای و پیچیده میان علم و فناوری و زمینه اجتماعی / هم‌تتوری میان اجتماع علمی و جامعه / رابطه دو سویه علم و میراث فرهنگی

اسمعیل خلیلی: عضو هیأت علمی موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت عتف

محدودیت زایی بوروکراسی در اثرگذاری علم و فناوری در جامعه

جناب آقای دکتر طهماسبی

بستر سازی و آینده نگری علوم اجتماعی در ارتباط با پدیده‌های نوظهور

جناب آقای دکتر سمیعی

شناسایی موانع ساختاری در تاثیرگذاری علم و فناوری در ایران

